



میزگرد شروح نهج البلاغه

دکتر محمد مهدی جعفری، حبیب الله عظیمی، جو یا جهانبخش

این میزگرد در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۹، همزمان با برگزاری سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در سرای اهل قلم نمایشگاه به همت مرکز نشر میراث مکتوب برگزار شد.

چه در منابع دیگر کمال استفاده را بکنند و نهج البلاغه را نه به عنوان کتاب ادبی، بلکه به عنوان کتاب راهنمای عمل مورد استفاده قرار بدهند. امیرالمؤمنین در همان زمان، در زمان زندگی به فصاحت و بلاغت مشهور بوده است؛ وقتی که ابن سینا درباره امیرالمؤمنین می‌گوید «منزلت او در میان اصحاب پیامبر مانند معقول در میان محسوسات بود» از همه جهت این نکته را مورد توجه قرار داده است و برخی‌ها که به صحت و اصالت نهج البلاغه شک دارند، نمی‌دانند که حقیقتاً امیرالمؤمنین در زمان خویش و در میان اصحاب رسول خدا هم به فصاحت و بلاغت مشهور بوده و اگر می‌بینیم که سخن او همانطور که در وصفش گفتند «دون الکلام الخالق و فوق کلام المخلوق» وصفی است که در همان زمان شده، نه حالا شیعیان به خاطر تعصب خاصی آن را بیان کرده باشند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود که جز قرآن را ننویسید از ترس اینکه مبادا احادیثی که از قول او نقل می‌کنند، با آیات قرآن آمیخته شود و باعث اشتباه - اقلاب - نسل‌های بعدی که با نشر قرآن چنانکه باید آشنایی ندارند، بشود، اما این نهی را بعد از پیامبر اکرم (ص) بعضی از اصحاب که توجه به عمق مطلب نداشتند همچنان ادامه دادند، مثل ابن عباس که از نوشتن منع می‌کرد، اما در همان زمان و با وجود این منع برخی از یاران امیرالمؤمنین سخنان او را می‌نوشتند، یعنی وسایلی نبود که با خودشان به محل سخنرانی و مسجد ببرند ولی مطالب را حفظ می‌کردند و به خانه که می‌آمدند می‌نوشتند. به طوری که مشهور است بعضی از اصحاب ۶۰ خطبه از خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع)، بعضی ۱۰۰ خطبه کمتر یا بیشتر

جو یا جهانبخش: می‌گویند سخن امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام برتر از کلام مخلوق و فروتر از کلام خالق است، یعنی در طبقه میانین می‌نشیند، میان کلام خالق و مخلوق. توفیق داریم که در این سال خجسته که به نام نامی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما نامیده شده است، درباره نهج البلاغه و شروح آن سخن بگوئیم. نهج البلاغه کتابی نیست که به قلم مبارک امیر مؤمنان - علیه الصلوة والسلام - تدوین شده باشد بلکه در اوایل سده پنجم هجری به اهتمام سید شریف رضی^۱ علی الله مقامه از خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام که به دست ایشان رسیده گردآوری شده و گردآوری شریف رضی منهج بلاغی هم داشته است ولی شناساترین کتاب، به نام سخنان امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام، این کتاب است.

توفیق داریم که در خدمت استاد جناب آقای دکتر جعفری و همچنین جناب آقای حبیب الله عظیمی هستیم که هر دو از اعیان گران میراث و کتابخانه نهج البلاغه‌اند و هر دو در باب نهج البلاغه کوشیده و پژوهیده و قلم فرسوده‌اند؛ نخست از جناب استاد دکتر جعفری می‌خواهم که لطف بفرمایند در باب تدوین نهج البلاغه و شروح نهج البلاغه ولو به اجمال افاضه بفرمایند تا مدخلی باشد برای سخن.

دکتر جعفری: بسم الله الرحمن رحیم، ضمن عرض سلام و اظهار خوشبختی از اینکه امسال به نام نامی امیرالمؤمنین علیه السلام نامگذاری شده و امیدواریم که ملت شریف ایران بتوانند از سیره امیرالمؤمنین و از سخنان امیرالمؤمنین چه در نهج البلاغه و

را نوشته بودند. همیشه این نکته صادق است، کسانی که زیبا سخن می گویند سخنشان از عمق و محتوای چندان بر خوردار نیست و سخنان علمی و عمیق، از نظر لفظ و ظاهر زیبا نیست و کمتر کسی جز متخصصان رغبت می کنند به طرف این سخنان بروند، اما سخنان امیرالمؤمنین هر دو جنبه را داشته است، هم از جهت لفظ و ظاهر زیبا و جذاب بوده و هم از جهت معنا و محتوا عمیق، بطوری که خوارج که از مخالفان عقیدتی و سیاسی امیرالمؤمنین بودند و غالباً برای اینکه سخنان امیرالمؤمنین و حتی نماز ایشان را به هم بزنند، شعار می دادند، شلوغ می کردند، یک بار یکی از خوارج به در مسجد می آید و می بیند که امیرالمؤمنین در حال سخنرانی است، به قدری تحت تأثیر قرار می گیرد که

ساکت می نشیند تا آخر، ولی از عناد و دشمنی که داشته نمی تواند خودش را بگیرد و می گوید خدا تو را بکشد که چقدر زیبا صحبت می کنی.

وقتی که یاران امیرالمؤمنین از حق فرار می کردند و برای دنیا نزد معاویه می رفتند، معاویه برای اینکه کار خودش را به این افراد و در مقابل مردم شام توجیه کند، از آنان می خواست که سخنی از امیرالمؤمنین بگویند، تا باعث بدنام شدن آن حضرت بشوند و فرار خود را توجیه کنند، شخصی به نام میثم بن

ابی میثم (؟) به نزد معاویه رفته، معاویه به او می گوید خوش آمدی، بگو به بینم از کجا آمده ای، می گوید از نزد شخصی الکن آمده ام، حال آنکه به قدری امیرالمؤمنین (ع) به فصاحت و بلاغت مشهور بوده که حتی مردم بی خبر شام هم این نکته را می دانستند و معاویه می ترسید که اگر این سخن بین مردم پخش شود، مردم دریابند که تبلیغات دیگر هم بی اساس است مثل همین جمله که مثل روز روشن است که امیرالمؤمنین حداقل الکن نیست؛ همانجا معاویه داد می زند، وای بر تو، علی الکن است، علی فصاحت و بلاغت را به قریش آموخت و قریش نیز در میان عربها به فصاحت و بلاغت، مشهور بودند.

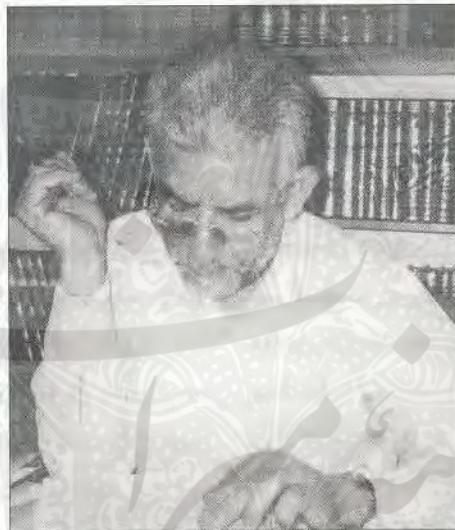
این مقدمه را عرض کردم که کسی از گفته های مجموعه ای مانند نهج البلاغه تعجب نکند. مردم شیفته این سخنان بودند، حفظ می کردند و می نوشتند.

سیاست معاویه بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) سب و لعن

علی (ع) و پنهان کردن فضائل علی (ع) بود و کسی جرأت نمی کرد از علی (ع) نقل کند، اما این سخنان در نزد یاران علی یا خاندان علی همچنان محفوظ بود، تا در زمان امام صادق (ع) که دوران ضعف بنی امیه است، که تا اندازه ای فضا باز می شود، مقداری از سخنان امیرالمؤمنین (ع) توسط امام صادق (ع) و یاران امیرالمؤمنین که زنده بودند، با واسطه و یابی واسطه نقل می شود، بنی عباس هم که خودشان را طرفدار امیرالمؤمنین (ع) می دانستند و انقلابشان را به طرفداری از آل علی (ع) معرفی کرده بودند، دیگر نمی توانستند جلو پخش سخنان امیرالمؤمنین را بگیرند و در این زمان است - یعنی در نیمه قرن دوم [هجری] - که نقل و انتشار گفته های امیرالمؤمنین معمول می شود، حدود صد

سال اینچنین بود، و امام رضا هم در زمان مأمون چون اختیارات بیشتری داشت کمال استفاده را می کرد، تا اینکه متوکل در دوران ترکها به روی کار می آید.

لازم به ذکر است در سال ۲۳۲ یعنی بعد از مأمون، معتصم به خلافت رسید و معتقد بود بسیاری از گرفتاری هایی که هست از ایرانیان است، ایرانیانی که بنی عباس را به روی کار آورده بودند در سطوح مختلف - به عنوان وزیر، به عنوان مدیر - بنی عباس



را اداره می کردند، اما چون ایرانیان دارای فرهنگ عمیقی بودند و دلشان هم در نزد آل علی بود، باعث مزاحمت خلفا را فراهم می کردند، لذا معتصم از ترک های ماوراءالنهر استفاده کرد که اول به عنوان سرباز حضور داشتند، ولی بعدها همه کاره شدند، بطوری که بعد از معتصم، الواثق هم همین روش را ادامه داد، و همین ترکها نگذاشتند الواثق ولیعهد تعیین کند و خود این سرداران ترک بودند که پسر کوچک هارون الرشید، جعفر با لقب المتوکل علی الله را به عنوان خلیفه بر روی کار آوردند.

سیاست متوکل مبارزه با عقل و منطق بود و چون شیعه و معتزله اهل عقل و منطق بودند، هر دو گروه تحت تعقیب قرار گرفتند. متوکل شبهای شعر تشکیل می داد و در آن شبها که بساط میگساری و خوش گذرانی وجود داشت، امیرالمؤمنین را به مسخره می گرفتند و همان وضع اوایل دوران اول بنی امیه تجدید شد بغداد دیگر از دانشمندان خالی شد زیرا باید طبق بخشنامه متوکل

و حسین را به دربار می‌خواهند که چرا مانند دانشمندان، قضات و دیگران به دربار امیر نمی‌آیی؟ یا به خدمت خلیفه نمی‌آیی؟ ایشان می‌گویند که من نیازی ندارم که بیایم. مهلبی می‌گوید که تو چه کاره هستی؟ حسین می‌گوید من از فرزندان ائمه، فرزند پیامبر (ص) هستم و نمی‌آیم و لازم نیست بیایم. به هر حال این به اهل دربار بر می‌خورد و ایشان به بهانه‌های دیگر اموالش را مصادره می‌کنند و او را به زندان می‌اندازند. در قلعه استخر که در نزدیکی شیراز کنونی است ایشان را زندان می‌کنند. این حادثه در سال ۳۶۹ اتفاق می‌افتد و تربیت این دو فرزند ده و سیزده ساله به عهده مادرش که او از احفاد امام زین العابدین (ع) است واگذاری می‌شود و ایشان هم در تربیت این دو فرزند کمال کوشش را می‌کند.

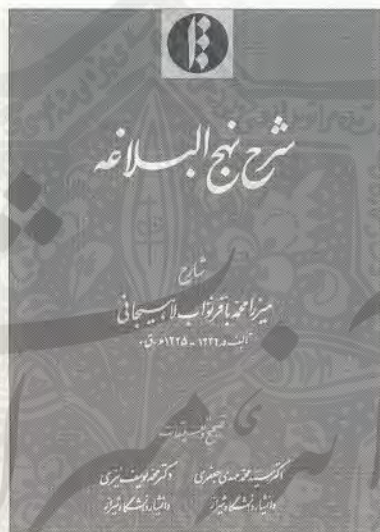
هر دو فرزند از نبوغ بسیار بالایی برخوردارند به خصوص فرزند کوچکتر سید رضی که هم شاعر و نویسنده است و به گفته مورخان هیچ دانشی در آن زمان وجود نداشت که فرا نگیرد، حتی فقه پنج مذهب غیر شیعه، حنفی، سالکی، حنبلی، زیدی و همه اینها را فرا گرفته بود و کلام، فلسفه، لغت و... را به کمال فرا می‌گیرد و چون شخصی با استعداد بوده، در سن پانزده سالگی، استاد می‌شود؛ او مدرسه‌ای تأسیس می‌کند و در آن مدرسه کتابخانه و

غرفه‌هایی برای دانشجویان می‌سازد. و بعد که پدر آزاد می‌شود، به علت پیری و خستگی و دلگیری، سمت‌هایی که داشته -نقابت سادات و امارت حاجیان و قضاوت مظالم- هر سه را به امین فرزند کوچک واگذار می‌کند و سید رضی از هفده سالگی این سمت‌ها را بعهد می‌گیرد.

او در کار سیاسی بسیار دخالت می‌کرده و با بهاءالدوله که بعدها امیر می‌شود، بسیار دوست است. همچنین با ابواسحاق ساوی که پیرمردی ۹۰ ساله بوده و منشی دربار بهاءالدوله است و نیز با خود خلیفه، به هر حال ایشان کتابهای فراوانی نوشته که می‌گویند تفسیری داشته از تفسیر ابوجعفر طبری یا به قول ابوجعفر شیخ طوسی بزرگتر که متأسفانه یک جلد آن باقی مانده، که جلد پنجم است که نشان می‌دهد که چقدر عمیق و وسیع آیات قرآن را بررسی و حتی تأویل کرده است. ایشان می‌گویند که من طرحی داشتم برای نوشتن شرح احوال ائمه

از اهل حدیث تقلید می‌کردند و یا اصولاً گرد بحث و مناظره نمی‌رفتند و یا به زندان می‌افتادند و تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، دانشمندانی که حاضر نبودند، زیر بار این وضع بروند، از بغداد هجرت کردند. جرجی زیدان می‌گوید در این دوره که دوره دوم بنی عباس است، تمام دانشمندان غیر عرب هستند: نیشابوری، رازی، مروزی، بخاری، در تمام مناطق دور از مرکز؛ این دوره هم صد سال طول کشید

دوره سوم بنی عباس، دوره‌ای است که آل بویه بغداد را می‌گیرند. آل بویه هم ایرانی هستند هم شیعه، لذا از جهت ایرانی بودن، یک فرهنگ بسیار ریشه دار را به بغداد منتقل می‌کنند و از جهت شیعه بودن دو خصلت را در آنجا رواج می‌دهند، عقل‌گرایی و آزاداندیشی و مجدداً بساط عقل و منطق و استدلال حاکم می‌شود و همه آزادند هر گونه که می‌خواهند بیان‌دیشند، هر علمی دارند منتشر کنند و هر عملی که می‌خواهند فرا گیرند، صائبیه، یهودی، مسیحی، حتی مشرک در آنجا آزادانه می‌تواند علوم خود را منتشر کند و علمی فرا بگیرد، طبیعی است که در یک چنین محیطی فرهنگ رشد می‌کند، در این محیط است که ما دانشمندان فراوانی داریم، فرهنگهای بزرگ و دایرةالمعارف‌ها نوشته می‌شود. در همین دوره سیدی از



اولاد امام موسی کاظم (ع) بنام حسین بن موسی، نقیب سادات است. سادات در هر شهری یک سرپرست داشتند بنام نقیب، که احوال شخصیه و مسائل اجتماعی و سیاسی خودشان را با اداره درونی اجرا می‌کردند و آن نقیب مواظب بود که مبادا اینها کاری خلاف شوون خاندان نبوت انجام دهند، این شخص یعنی حسین بن موسی، چند شغل دارد: یکی نقابت سادات، دیگری امیر الحاج و سوم قاضی مظالم است و هر سه عناوین معنوی هستند که خود را با خلیفه برابر و حتی از آن هم برتر می‌داند. این شخص دو فرزند دارد، یکی به نام ابوالحسن علی و با لقب مرتضی که در سال ۳۵۶ هجری قمری متولد می‌شود. و دیگری محمد با لقب رضی که در سال ۳۵۹ هجری قمری متولد می‌شود و این در زمان عضدالدوله دیلمی است که در بغداد حاکم بود.

بعد از عضدالدوله دیلمی، بختیار پسر عمویش حاکم بغداد شد؛ او وزیری دارد به نام مهلبی که اینها هم ادعای تشیع می‌کنند.

معصومین صلوات الله و سلامه عليهم- تحت عنوان «خصائص الاثمه» که می خواستم شرح حال هر امام را در یک جلد بنویسم. جلد اول را نوشتم تحت عنوان خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)؛ این کتاب الآن هم موجود است و او می گوید در آخر آن فصلی باز کردم از کلمات قصار امیرالمؤمنین، دوستان که این کلمات قصار را دیدند، بسیار به شگفتی افتادند و از من درخواست کردند که مجموعه سخنان امیرالمؤمنین را گردآوری کنم، من هم دیدم که خیر دنیا و آخرت در این است و لذا همه کارهایم را کنار گذاشتم- البته کارهای تحقیقاتی و کارهای اجرایی را انجام می داد- و به گردآوری سخنان امیرالمؤمنین پرداختم؛ بعد از مدتی کند و کاو دیدم سخنان حضرت علی (ع) بر گرد سه موضوع است، خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار، لذا کتابم را در سه بخش تنظیم کردم و آنچه را که خطبه و یا نزدیک به خطبه بود، در باب اول گذاشتم، آنچه را که نامه و یا وصیت نامه بود و یا بخشنامه اداری بود، در باب دوم و کلمات قصار را هم در باب سوم؛ این کار مدتها به درازا کشید و نظر من در این، کار گزینش زیباترین قسمت از سخنان امیرالمؤمنین است، از این جهت در بالای عنوان سخنان امیرالمؤمنین نوشتم «و من خطبه علیه السلام».

اینجا من، من تبعیضیه است، یعنی بخشی از خطبه ای متعلق به امیرالمؤمنین (ع) است، این خطبه ممکن است دو سطر باشد، از این خطبه دو سطرش را پسندیده و خوشش آمده و به عنوان نموده آورده یا ممکن است مثل خطبه قاصعه حدود ۲۰ صفحه باشد، گردآورده که ۲۴۰ خطبه و کلام و ۴ قول در بخش اول جمع آوری شده و ۷۹ نامه، وصیت نامه، بخشنامه اداری و یک پیمان در قسمت دوم و ۴۸۰ کلمه قصار- که البته گاهی یک کلمه را بعضی از خطاطان یا شارحان دو قسمت کرده اند، شماری بیشتر شده تا ۵۱۱ هم گفته اند. بعضی ها ۲ کلمه قصار را به هم چسبانده اند و کمتر شده است که در نسخ مختلف از ۴۶۰ تا ۵۱۱ کلمه قصار کوتاه آمده است- که می گوید اسم آن را گذاشتم نهج البلاغه، راه روشن سخنوری و این کار من در سیزدهم رجب سال ۴۰۰ هجری قمری به پایان رسید.

این کتاب یعنی نهج البلاغه کتابی نیست که امیرالمؤمنین در گوشه کتابخانه یا مدرسه نشسته و در موضوع خاصی تألیف کرده باشد، بلکه سخنان گوناگون و پراکنده امیرالمؤمنین (ع) و نامه های وی است که در برخورد با مسائل و نیاز زمان از زبان امیرالمؤمنین بیرون آمده و در خاطره ها، در کتابها و روی نوشته ها و کاغذها محفوظ مانده و سید رضی زیباترین انتخاب را انجام داده است و این کار به صورت نهج البلاغه در آخر قرن چهارم و در آغاز قرن پنجم هجری قمری پا به جهان گذاشته است.

جویا جهانبخش: سپاسگذارم از جناب استاد جعفری که شرح واقعاً روشنی از چگونگی تدوین نهج البلاغه و انگیزه تدوین آن عرضه فرمودند و اینک گمان می کنم حقیقتاً مجال آن است که به بحث شرح های نهج البلاغه که مورد

نظر این نشست بوده است، بپردازیم. از همان اوائل تدوین نهج البلاغه، بسیاری چه از سنیان و چه از شیعیان به شرح و گزارش نهج البلاغه از سویه ها و رویه های گوناگون کوشیده اند و برخی ویژگی های کلامی نهج البلاغه را مورد نظر داشتند. برخی دیگر از بلاغت نهج البلاغه سخن می گفتند و از واژگان و فصاحت آن، برخی دیگر بیشتر به رخدادهای تاریخی می پردازند؛ به هر روی بسیاری از شارحان از شیعه و سنی



که نامورترین ایشان شاید همان ابن ابی الحدید معتزلی مشهور باشد که شرح او زبانزد خاص و عام است، به شرح نهج البلاغه پرداختند و این سنت مبارک تا روزگار ما- ادامه داشته است که تنها اگر کتابخانه ای از شروح نهج البلاغه اعم از شروح چاپ شده و خطی فراهم شود، کتابخانه ای بسیار کلان و معظمی خواهد بود، حتی بعضی از شروح از بین رفته است ولی نام شارحان نامدار آن ها برجاست و می دانیم چنانکه یاد کرده اند کسانی حتی چون جارالله زمخشری صاحب تفسیر کشاف و حتی فخرالدین رازی که صاحب تفسیر کبیر است و بسیاری دیگر از بزرگان به شرح و تفسیر نهج البلاغه پرداختند و می دانید که صاحب کشاف یا صاحب تفسیر کبیر فخر رازی هر دو از عالمان اهل سنت هستند و همچنین بسیاری از عالمان شیعه.

بنده وقت را مغتنم می شمارم و می خواهم که جناب عظیمی از شرح نهج البلاغه صوفی تیریزی سخن بگویند که همان منهج

الولاية است و خصوصاً به لحاظ یک شرح صوفیانه بودن و به لحاظ دارایی ویژگی های صوفیانه و توجه به برخی مضامینی که در نهج البلاغه است و در ادب عارفانه و ادب صوفیانه هم تکرار شده است، خیلی قابل توجه است. بدان پردازند با باز گفت یادکرد این بیت مولانا که زبان همه شارحان نهج البلاغه است که فرمود:

از علی که جمله عقل و دیده ای

شمه ای واگو از آنچه دیده ای

حبيب الله عظيمی: بسم الله الرحمن الرحيم، با عرض سلام و خير مقدم محضر عزیزانی که مشرف فرمودند. «من نمیدانم که این نوع سخن را نام چیست/نی نبوت می توانم گفتمش، نی ساحری» عزیزان توجه دارند کتاب شریف نهج البلاغه شروح

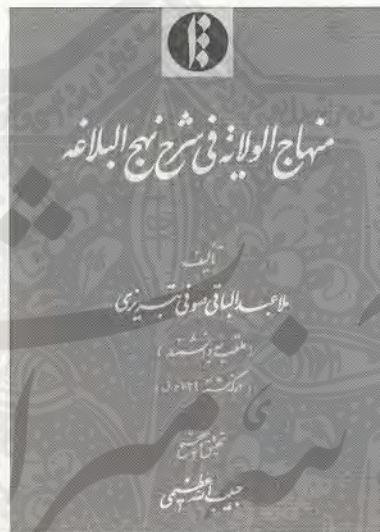
متعددی دارد، که هر یک از شارحین بنام و محشین از یک دیدگاه خاصی نهج البلاغه را شرح و تحقیق کرده اند، در بین شرح های عربی، شرح معروف ابن ابی الحدید است که بسیار وسیع، گسترده و مفصل و شرحی است با صبغه و رنگ و بوی حکمی و کلامی، که عمدتاً جنبه های کلامی آن تفوق دارد. شرح ابن میثم هم دیگر شرح معروف عربی است که جنبه های حکمی و کلامی را در بر دارد و شرح ابن عتائقی که متقدم بر آنها است جنبه های عرفانی را در بر دارد. در بین شروح فارسی،

شرح ملافتح الله کاشانی که در واقع ترجمه ای است از نهج البلاغه ، شرح لاهیجی مشهور به نواب و شرح ملامحمد صالح قزوینی روغنی که شرحی است عرفانی، ادبی و کلامی.

ملاحظه می فرمائید که در بین شروح نهج البلاغه از عربی ها و فارسی ها شرحی را کمتر داریم که جنبه های موضوعی در آن باشد؛ به عبارت دیگر شرح موضوعی در نهج البلاغه کمتر به چشم می خورد و عمده شروح از خطبه اول تا آخر نهج البلاغه را شرح و تفسیر کرده اند، اگر محققى بخواهد موضوعی را در نهج البلاغه دنبال کند، با مراجعه به هر کدام از این شروح، مقداری مشکل خواهد داشت و بررسی این خطبه ها، استخراج موضوعات و رجوع به این خطبه ها کار مشکلی خواهد بود؛ شرح ملا عبدالباقی صوفی تبریزی شرحی است که دارای این ویژگی است. اولاً علاوه بر آنکه جنبه ای حکمی، کلامی، ادبی و تاریخی را دارد، رنگ و بو و صبغه اصلی اش عرفانی است. ویژگی دوم اینکه شرح موضوعی است.

ملا عبدالباقی صوفی تبریزی ۱۲ موضوع را در نهج البلاغه بررسی می کند. چون این تفسیر رنگ و بوی عرفانی دارد، این شارح از متون عرفانی عرفا همچون ابن عربی، صدرالدین قونوی، بقلی شیرازی، امام قشیری، نقل قول های زیادی دارد و از اشعار عرفا و شعرا نیز همچون مولانا، عطار، شیخ شبستری، ابن فارض، گزیده های بسیار مناسب و بجایی دارد. من مختصری درباره مؤلف و این شارح، ملا عبدالباقی صوفی تبریزی بیان می کنم و در بخش بعدی درباره شرح صحبت خواهیم کرد.

جمال السالکین عبدالباقی صوفی تبریزی، متخلص به باقی و ملقب به دانشمند، متوفای ۱۰۳۹ هجری قمری همزمان با شاه عباس کبیر است. ایشان یک شخصیت متصوفانه، زاهدانه و عارفانه و کلامی و فلسفی دارد؛ مدتی با دده مصطفی در مولوی خانه معاشرت داشته و به گفته تذکره نصرآبادی مدتی از عمرش را در خانقاه مولوی ها گذرانده، همچنانکه ریاض العلماء و اعیان الشیعه نیز ذکر کرده اند.



عبدالباقی صوفی تبریزی، یک متصوف عارف مسلک است نه صرف یک متصوف رایج در زمان شاه عباس. او در عین عرفان، اهل فلسفه، کلام و ادب است. ایشان با سید ابراهیم همدانی و سید ابراهیم تبریزی مکاتباتی دارد که این نامه ها فلسفی و عرفانی بسیار عمیق و جالب است. این مؤلف شارح، خطاطی بنام و بسیار ماهر و زبر دست بوده است. در نقل قول های تاریخی هست که وقتی کتیبه های مسجد جامع عباسی را می خواستند بنویسند، شاه عباس به دنبال ایشان که در بغداد بوده است می فرستد که بیاید کتیبه ها را بنویسد، ایشان دعوت را رد می کند و نمی آید، بعدها، شاه عباس پس از فتح بغداد، ملا عبدالباقی را ظاهراً به کمی اجبار به اصفهان می آورد. کتیبه های مسجد جامع عباسی، گنبد بزرگ، طاق و در مسجد از خطاطی های ایشان هست که همچنان به یادگار باقی مانده است.

ملا عبدالباقی صوفی تبریزی، چهار تألیف اصلی دارد:

۱. تفسیر قرآن
۲. تفسیر نهج البلاغه
۳. تفسیر و شرح صحیفه سجادیه
۴. دیوان شعر

هر سه آثار قبلی شروح قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، همگی رنگ و بوی عرفانی دارد و جالب است که از این چهار اثر فقط شرح نهج البلاغه ایشان است که نسخه‌هایی از آن موجود است که توانسته‌ایم بدان دسترسی پیدا کنیم و آن را احیا کنیم. و تا بحال هیچ نسخه‌ای از شروح قرآن و صحیفه سجادیه و دیوان شعر ایشان به دست نیامده است و فقط در منابع از این آثار یاد شده است.

احیاء این تفسیر و شرح نهج البلاغه یعنی کتاب منهج الولایه از دو جهت اهمیت دارد: یکی معرف مؤلف، یعنی ملا عبدالباقی صوفی تبریزی است و دیگر تنها اثر احیا شده از اوست.

جویا جهانبخش: سپاسگزارم. بنده این را خاطر نشان کنم

البته که به فارسی بودن شرح ملا عبدالباقی صوفی تبریزی اشاره شد. ما ایرانیان نازنده و بالنده‌ایم، بدین که همه جوامع شش گانه حدیثی برادران اهل سنت و همچنین جوامع چهارگانه اصلی حدیثی شیعه، موسوم به کتب اربعه به دست ایرانیان تدوین شده است و ایرانیان خدمتگذار حدیث نبوی و همچنین احادیث اهل بیت -علیهم صلوٰة و السّلام- در مورد نهج البلاغه بطور خاص هم، مفتخریم که نه تنها بسیاری از شارحان نهج البلاغه، چه

تازی نگاران و چه پارسی گویان همه ایرانی بودند، چه آنانی که به تازی قلم فرسودند چه پارسی نگاران و چه حتی بعضی از عربی تبارانی که در ایران تحصیل کرده‌اند، همه بالیده این مرز و بوم‌اند. از همان آغاز تدوین نهج البلاغه به ویژه در حوزه فرهنگی خراسان، شروح متعددی بر نهج البلاغه پدید آمد و حلقه‌های درس نهج البلاغه و نامهای این مدرسین که از ادیبان بنام روزگار خودشان بودند چه سنی چه شیعی، اینها همه به دست است که از جمله مدون سلوٰة الشیعه، فنج گردی نیشابوری که یکی از قدیمی ترین مدونان ابیات منسوب به امیر مؤمنان -علیه الصلوٰة و السّلام- هست، نیز پرورده یکی از همین حوزه‌های نهج البلاغه خوانی و نهج البلاغه دانی در خراسان ایران است و البته جای استاد شیخ عزیزالله عطاردی خالی است که معمولاً در این ابواب هم به نشر بعضی متون نهج البلاغه پژوهان اهتمام ورزیده‌اند و همچنین به معرفی حوزه نهج البلاغه پژوهی خراسان.

بنده از جناب آقای دکتر جعفری می‌خواهم که درباره خود نواب لاهیجی و سپس در باب متن شرح نواب لاهیجی اطلاعات کلی را بفرمایند.

دکتر جعفری: نهج البلاغه از همان زمانی که با بدین جهان گذاشت و تألیفی شد به دست سید رضی، مورد توجه دانشمندان قرار گرفت، شاید نخستین شارح نهج البلاغه، سید مرتضی است برادر سید رضی که ایشان خطبه ششگانه را شرح کرده‌اند و بعد از ایشان هم شرح نویسی ادامه داشت تا اینکه در قرن هفتم و هشتم ایرانی‌ها به فارسی شرح نوشتند، البته ایرانیانی که به فارسی نوشته‌اند و گرنه ایرانیان دیگری هم داریم که از قرن پنجم شروع به نوشتن شرح عربی کرده‌اند، به هر حال همانطور که فرمودند این شرح همچنان ادامه داشت تا اینکه در دوره صفویه بسیار زیاد می‌شود، زیرا محیطی مناسب بوده، تشیع در ایران رواج می‌یابد و استقبال زیادی از نهج البلاغه می‌شود و نهج البلاغه از گوشه مدرسه و کتابخانه بیرون می‌آید و در واقع پا به اجتماع می‌گذارد.



در زمان فتحعلی شاه، که بازگشت ادبی شروع می‌شود، به برخی از معاریف اسلامی هم توجه خاصی می‌شود، چه تفسیر قرآن و چه شرح نهج البلاغه و چه شرح صحیفه سجادیه، که این سه در ایران در واقع اگر نگوییم از لحاظ کمی مثل هم مورد استقبال قرار گرفته، ولی هر سه مورد توجه بوده است و شرح‌های فراوانی بر هر سه موضوع نوشته‌اند. فتحعلی شاه قبل از هر دو جنگ ایران و روس، از نواب لاهیجی که دانشمندی بزرگ، مفسر قرآن، شاعر و در علم کلام و فلسفه بسیار توانا بوده می‌خواهد که نهج البلاغه را شرح کند، ایشان نهج البلاغه را در دو جلد شرح کرده، که جلد اول در سال ۱۲۲۵ هجری قمری و جلد دوم در سال ۱۲۲۶ هجری به پایان می‌رسد.

در این شرح، تبحر او در تفسیر قرآن و آشنایی با فلسفه و کلام، چنانکه تذکره نویسان نیر نوشته‌اند مشهود است. او گاهی در یک بحث فلسفی یا کلامی، عنان قلم را رها می‌کند و صفحات متعددی در این باره می‌نویسد و تمام جزئیات و براهین مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهد و گاهی هم نظر گذشتگان را نقد می‌کند و نظر خودش را هم بیان می‌کند. معلوم بوده که بسیار بسیار وارد

بوده و جالب این که همه اینها به به زبان شیرین فارسی در اوایل قرن سیزدهم نوشته است که خوب هم از عهده برآمده است.

نمی توان بگوئیم او یک عارف بسیار توانا بوده است ولی از عرفان بی اطلاع نبوده و کمابیش آشنایی داشته است. در بعضی از جای ها اصطلاحات عرفانی بسیار زیبایی را بیان کرده است، گاه به اشاره و گاه به تفصیل و نکاتی که امروز در عرفان مورد سؤال است، چه در مثنوی مولوی و چه در کتب ابن عربی و چه در منابع دیگر عرفانی، ایشان با یک اشاره گذرایی از آن گذشته اند. جناب آقای عظیمی از نهج البلاغه موضوعی اسم می آوردند، حقیقتاً هم اولین نهج البلاغه موضوعی همین منهج الولایه است که تصحیح کرده اند و شاید دومین و آخرین نهج البلاغه موضوعی بهج الصباغه فی شرح النهج البلاغه از علامه شیخ محمدتقی شوشتری است که در سال ۷۲ یا ۷۳ خورشیدی به رحمت ایزدی پیوستند. ایشان به شصت موضوع، این شرح را تقسیم بندی کرده است.

جویا جهان بخش: سپاسگذار هستم از استاد آقای دکتر جعفری، چون مجلس متعلق به یاد امیر مؤمنان - علیه الصلوة و السلام - و دوستان ایشان است و همچنین برای آن تنویر و تنوعی که آقای عظیمی ذکر کرده اند و مخصوصاً بنابر اشاره شریف «زین المجالسکم بذکر علی بن ابی طالب» - علیهما الصلوة و السلام - عرض می کنم که میرسید علی همدانی، از زبان برخی از این شارحان نهج البلاغه چه بسا و عملاً از زبان خودش و همه ارادتمندان امیر مؤمنان - علیه الصلوة و السلام - دو بیت گفته است که البته او درباره همدان گفته است و ما به همه سرزمین ایران تسری اش می دهیم، گفت:

پرسید عزیز می که علی اهل کجایی؟

گفتم به ولایات علی کز همدانند

نه از آن همدانم که ندانند علی را

من زان همدانم که علی را همدانند

عظیمی:

کس نتاند رفت بی در سوی شهر

کس نیابد بی کلید از گنج، بهر

هیچکس را هیچ فتحی رو نداد

تا نه بر رویش علی در بر گشاد

هیچ رهرو راه را پایان ندید

تا نه آن ره را علی بر هم کشید

ایباتی بود از ملا عبدالباقی صوفی تبریزی در مقدمه شرح

نهج البلاغه. شرح ملا عبدالباقی صوفی تبریزی با نام منهج الولایه در ۱۲ موضوع است، چون مؤلف و شارح، صوفی و عارف مسلک است، تعدد دارد که موضوعات را در عدد ۱۲ تفسیر و شرح کند. اولین باب، باب توحید است، توحید ذات باری تعالی اسماء و صفات خداوند.

در باب اول که باب توحید است، بیشتر مباحث ایشان منعطف می شود به شرح خطبه اول نهج البلاغه، هفت خطبه دیگر هم به جز خطبه اول می آورد، گسترده ترین ابواب کتاب، همین باب توحید است. از همه ابواب گسترده تر و مفصل تر که رنگ و صبغه عرفانی بیشتر در این باب می توانیم ببینیم، در باب دوم است که صفات پیامبر الوالعزم اسلام و خاندان وی، نعت قرآن، اوصاف قرآن و اوصاف اسلام را مطرح می کند، و در ۲۰ خطبه در این باب به شرح می پردازد که این باب از باب اول خلاصه تر است و از ابواب دیگر کتاب مفصل تر؛ ابواب سوم تا نهم این شرح موضوعاتی اخلاقی است. باب سوم: علم، هدایت دین، اصناف علما؛ باب چهارم: صفات متقین، باب پنجم حکمت و ادب، باب ششم: وصایا و نصایح؛ باب هفتم: اعراض از دنیا و اقبال به آخرت، باب هشتم: مذمت کبر و فخر و حسد؛ باب نهم: مذمت ظلم و ظالمین و مخالفان هدایت دین؛ باب دهم: قوانین عدالت و حکم سیاست مدینه، نامه پنجاه و سوم نهج البلاغه نامه حضرت به مالک اشتر. متن را می نویسند، ولی ظاهراً اجل به ایشان مهلت نمی دهد که به شرح آن پردازند؛ به هر حال باب دهم ایشان ناتمام می ماند بدون شرح؛ باب یازدهم، باب معاد است؛ این باب را هم ظاهراً قبل از باب دهم بدان می پردازند، بسیار مفصل و سومین باب از حیث گستردگی است. باب اول گسترده تر از همه ابواب است، سوم تا نهم تقریباً مختصر و مجمل است و خیلی مفصل وارد نشده است. او در باب یازدهم بسیار مفصل وارد شده است، معاد، احوال موت و قبر، احوال حشر و قیامت، دخول به جنت و نار.

در باب یازدهم، مطالب بسیار جالبی درباره معاد دارد که بسیار شنیدنی است و در بین کتابهای بسیار، واقعاً جایش خالی است. بحث معاد علیرغم آنکه بسیار در بین علما نوشته و بیان شده، ولی مطالب ایشان در باب معاد بسیار جالب و بدیع است. به عنوان مثال، ایشان در باب معاد، یک بخشی از حدیث مواقف را به نقل از فتوحات مکیه ابن عربی، مطرح کرده است، حدیث مواقف، حدیثی است از پیامبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه در بیان ۵۰ موقف قیامت، حدیث بسیار طولانی است، حدود بیشتر از ۱۰ صفحه کتاب متن حدیث است. ۵۰ موقف قیامت از همان

موقف اول که بعد از احتضار میت پیش می‌آید و انسان می‌میرد، شروع می‌شود. اولین موقف چیست؟ دومین موقف چیست؟ الی موقف پنجاهم. پنجاه موقف را بنده در بین کتابهای روایی شیعه و اهل سنت جستجو کردم، در میان این منابع حدیث فوق را به آن کاملی نیافتم و متأسفانه کمتر این حدیث ذکر شده است و ما کمتر با آن آشنا هستیم. حدیث جالب و کامل است و در عین حال بسیار تکان دهنده. مؤلف ضمن نگارش این حدیث در این بخش، بحث‌های فلسفی شبهه معاد جسمانی را از دیدگاه ابن سینا، علامه دوانی، شبهه اکل و مأكول و بحث‌های فلسفی و کلامی را نیز در آنجا می‌آورد که این بحث‌ها بسیار مفصل است؛ آخرین باب کتاب ایشان باب دعا است شامل شش خطبه کوتاه که همه‌اش دعا است و یک حکمت که باز بیان می‌کند که همه‌اش در دعا است و ظاهراً این باب دعا را هم ناتمام می‌گذارد و به معبود خود می‌پیوندد.

به هر حال در بین ابواب دوازده گانه کتاب که برای خود من نیز ایجاد سؤال شد، باب یازدهم کتاب که بحث سیاست است و باب ۱۲ که باب دعا است، ایشان موفق به شرح آن نمی‌شود، متن خطبه را بیان می‌کند، با خط خودشان متن، نامه‌ها و دعاها را می‌نویسد، ولی امکان شرح برای وی فراهم نمی‌شود، در عین حال این دو باب ناتمام را بدون شرح در خود کتاب باقی می‌گذارد، شاید هم آن بحثی که عرض کردم، تعمد ایشان به همان عدد ۱۲ است که همچنان ابواب کتاب اگر چه ناتمام است، اما همچنان در عدد ۱۲ بماند.

جویا جهانبخش: جناب عظیمی از دعا سخن گفتند و پیش از آن از معاد و از دغدغه‌مندی‌های معاد، بنده به یاد بیت افصح المتکملین سعدی افتادم که فرمود:

آنکه که هر کسی به شفیعی زند دست

مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی

از آقای دکتر جعفری می‌خواهیم که اگر تکمله‌ای بر بحث خود دارند، بفرمایند.

دکتر جعفری: من درباره خود نهج البلاغه و کار شارحان مطالبی عرض می‌کنم. نهج البلاغه کتابی نیست که امیرالمؤمنین در موضوع خاصی در یک زمان معین نوشته باشد، بلکه سخنان ایشان است به عنوان هدایت، به عنوان اداره، به عنوان توصیه در مورد اصول عقاید، مسائل زندگی، و مسائل شخصی نیز در آن گفته شده است، مثلاً اگر در آنجا امیرالمؤمنین طاووس را وصف می‌کند، برای آن است که این همه صنوع را به رخ خواننده بکشد و

خواننده را به صانع هدایت بکند و یا اگر در مورد مسائل اجتماعی صحبت می‌کند، باز هم برای این است که مردم را به داشتن تقوا و توجه به خدا هدایت بکند. در واقع این کتاب، تفسیر قرآن، تفسیر سخنان نبوی و حاصل تجارب امیرالمؤمنین است. در یکجا در همان آغاز رسیدن به خلافت آن حضرت می‌فرماید: «ذمتی بما أقول رهینة و أنا به زعیم» «من خود را در گرو آنچه می‌خواهم بگویم، قرار می‌دهم، که حاصل تجارب گذشته‌های من است و مدعی هستم آنچه می‌گویم واقع خواهد شد» یعنی در واقع، سرّ جاودانگی نهج البلاغه همان است که پیامی همیشه تازه و پیوسته نو برای بشریت دارد. وقتی که ما نهج البلاغه را می‌خوانیم گویی هم اکنون در محضر امیرالمؤمنین نشسته ایم و گوش به سخنانش می‌دهیم. متأسفانه شارحان این نکته را چنانکه باید درک نکرده‌اند و هر کدام به نوعی خواسته‌اند نهج البلاغه را شرح کنند.

نهج البلاغه در واقع راهنمای عمل بوده و امیرالمؤمنین (ع) پیوسته حتی در میدان جنگ صفین - که بیش از ۴ ماه طول کشید وقتی که آن حضرت وارد سرزمین صفین در شام شدند، ۲۵ سؤال بود، آن پنج روز آخر ماه شوال به گرفتن و پس گرفتن آب از سوی معاویه و یارانش و یاران علی (ع) گذشت. ماه ذیقعد که ماه حرام است و پشت سر آن ماه ذیحجه و ماه محرم، سه ماه حرام پیش آمد و امیرالمؤمنین از این فرصت کمال استفاده را کرد - برای روشنگری «لهلك من هلك ان بينت و يحيى من حي ان بينت» می‌خواست دوست و دشمن، در کمال روشنی و آگاهی یا بجنگند یا دست از جنگ بردارند. بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه و سخنان حکمت آمیز نیز، مربوط به آن سه ماه است، البته آنچه که در اینجا جمع آوری شده، زیرا که خیلی بیش از اینها بوده است، کتاب صفین یک کتاب بسیار بزرگی است که فقط یک پنجم آن پیدا شده، در حدود ۴۰۰، ۵۰۰ صفحه است که متأسفانه جامع همه آن نیست و کتابهای فراوان دیگری که در این باره نوشته‌اند، گلچینی از سخنان ایشان در نهج البلاغه آمده است.

ابن ابی الحدید می‌گوید شرح‌های قبلی قابل توجه نیست و اولین شرح قابل توجه، شرح من است. ابن علقمی که وزیر المستعصم بالله، آخرین خلیفه عباسی و شیعه بود، دنبال کسی می‌گشت که نهج البلاغه را چنانکه حشش هست شرح کند، برادر ابن ابی الحدید در دستگاه ابن علقمی خدمت می‌کرده، به وی می‌گوید برادر من از هر جهت صلاحیت دارد، اگر چه شیعه نیست. ابن ابی الحدید از نظر فقهی ظاهراً حنفی است ولی از نظر کلامی معتزلی است و در نهج البلاغه هر جا فرصت به دست آورده به

سید مرتضی که بزرگترین دانشمند کلامی شیعه است، برادر بزرگ سید رضی و خود سید رضی هم که باز از دانشمندان کلامی بزرگ است، ایراد وارد کرده و نظر استادش را آنچنان برتر دانسته، اما به امیرالمؤمنین (ع) ارادت دارد.

شرح ذیح البلاغه ابن ابی الحدید به لحاظ بینش تاریخی دایرةالمعارفی است از عقاید معتزلی در قرن هفتم و از نظر ادبیات علاوه بر نکات بسیار جالب به لحاظ شعر و نثر نیز بی نظیر است. البته نمی توان هر چه را که ابن ابی الحدید گفته درست دانست زیرا ابن ابی الحدید دانشمندی بوده که در گوشه کتابخانه نشسته و ذیح البلاغه را شرح کرده است و بسیاری از مراد و منظورهای امیرالمؤمنین (ع) را نفهمیده، اگر چه همه آن منظور را ما نمی فهمیم اما همچنان که در تاریخ پیش می آیم، آنچنانی که حادثی برای ما پیش می آید، گفته های امیرالمؤمنین (ع) برای ما روشن تر می شود، همچنانکه الآن مثلاً در پرتو انقلاب اسلامی که محیط خاصی در اینجا ایجاد شده، ما ذیح البلاغه را بهتر درک می کنیم و البته این نهضت توجه به ذیح البلاغه و بازگشت به ذیح البلاغه که نهضت بسیار مبارکی است، بعد از انقلاب اسلامی شروع شد. در طول تاریخ هر جا که محیط از نظر سیاسی باز می شود محیطی فرهنگی حاکم می شود توجه به ذیح البلاغه هم به وجود می آید. پدید آمدن ذیح البلاغه و نیز بعدها که شروع مختلفی بر ذیح البلاغه نوشتند در چنین محیطی بوده است.

جا دارد که ذیح البلاغه را کلمه به کلمه مورد بررسی قرار داده و آن را به عنوان یک کتاب راهنمای عمل برای دین و دنیا، فرد و اجتماع، سیاست و اقتصاد، تربیت و فرهنگ در همه شئون زندگیمان مورد توجه قرار بدهیم و امیدوارم انشاءالله امسال که سال امیرالمؤمنین علی (ع) است و بنام مبارک ایشان مزین شده است، قدم های نخستین برداشته شود و به دنبال آن این قدم ها انشاءالله به مقصد رسانیده شود. و السلام علیک ورحمة الله وبرکاته.

جویا جهانبخش: سپاسگذارم از جناب استاد دکتر جعفری یاد که با افاضاتشان ما را بهره مند کردند. جناب استاد جعفری یاد کردند از اینکه سخن امیر مؤمنان (ع) صبغة کلام مصطفوی بر خود دارد و عملاً شرحی بر سنت نبی اکرم (ص) است و در منقولات جناب عظیمی هم از عبارت شریف «أنا دارالحکمة وعلی بابها» یاد

شد، لذا بنده یاد ابیات حکیم طوس افتادم که او نیز از بوسه زنان بر خاک پای امیر مؤمنان (ع) است، می گوید:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علی ام در است

درست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

در زمانی که حکیم طوس این سخنان را گفت، او را به جرم تشیع در مذهب نامیدند و برخی مورخان ناشایست، او را لایق بی حرمتی دنیا و آخرت دانستند، به خاطر تشیع او، ولی امروز که هزار سال از آن زمان گذشته است، مجال فراختری وجود دارد برای ادای احترام به ساحت امیر مؤمنان علی (ع) و چنانکه استاد دکتر جعفری اشاره کرده اند، جای آن دارد که ارادتمندان مولی علی (ع) از این فرصت نهایت استفاده را بکنند و البته از این ذخیره ثرائی ارجمند که حول ذیح البلاغه وجود دارد، انشاءالله بهره مند شویم، کوشش بیشتری بکنیم در راه احیاء کتابخانه ذیح البلاغه و چون اشاره فرمودند به سنت ذیح البلاغه خوانی و شرح ذیح البلاغه خوانی بعد از انقلاب، خوب است یادی کنیم از بزرگواری که نامش به گوش بسیاری به این عنوان نخورده است ولی همان اوست که مؤسس این سنت گرانقدر بود. مرحوم استاد مطهری که یکی از مدرسان و مروجان ذیح البلاغه بود در انقلاب اسلامی و فضای کنونی ما یاد می کند از مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی که ایشان درس ذیح البلاغه می گفتند در شهر اصفهان و مرحوم مطهری در زمانی که در حوزه اصفهان درس می خواندند، این سنت را به نوعی از ایشان به ارث برده اند و خوب است یاد کنیم که مرحوم حاج آقا رحیم ارباب این سنت را از مرحوم حکیم جهانگیر قشقایی فیلسوف بزرگ حوزه علمیه اصفهان دوره قاجار فرا گرفته بود و این سنت مبارک را احیاء کرد و از آن زمان تاکنون ما بر سر این خوان معرفت نشسته ایم و انشاءالله پس از این هم خواهیم بود و ارادت خواهیم ورزید و سعادت خواهیم برد؛ یک عمر علی گفتیم و انشاءالله در باقی عمر هم علی می گوییم، و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. □

